



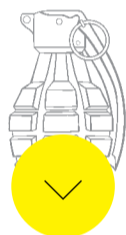
## پیش درآمد

بود که آنان خیرخواه تو شده و به تو گمان نیک ببرند. هرگز به دلیل آن که به کارهای بزرگ آنان رسیدگی کرده‌ای، از رسیدگی به نیازهای کوچک آن‌ها غافل مشو؛ زیرا رفع نیازهای کوچک برای خود جایگاهی دارد که از آن بهره‌مند می‌شوند، همان‌گونه که رفع نیازهای مهم نیز دارای جایگاهی است که از آن بی‌نیاز نیستند. هم‌چنین باید برگزیده‌ترین فرماندهان خود را از آنان انتخاب کنی که در کمک به سپاهیان‌شان بیش از همه مواسات را برقرار نموده و از امکانات خود بیشتر به آنان کمک می‌نمایند، به گونه‌ای که هم سپاهیان و هم کسانی که تحت تکفل آن‌ها هستند به خوبی اداره شوند، تا همه آن‌ها به یک چیز که آن هم جهاد با دشمن است، بیندیشند؛ چرا که محبت و مهربانی تو به آنان، قلوب آنان را نیز بیشتر به سوی تو متوجه می‌سازد.

و پر قدرت، مشکلات و سختی‌ها او را از جا به در نبرد و ضعف و سستی او را به زانو در نیاورد. ای مالک! کسانی را انتخاب کن که دارای شخصیت و اصالت خانوادگی و از دودمانی نیکوکار و خوش سابقه باشند؛ کسانی که دارای برازندگی و شجاعت و سخاوت باشند؛ زیرا آنان کانون کرامت و شاخه‌هایی از نیکی و شایستگی‌اند. ای مالک! کارها (مشکلات و نیازهای) آن‌ها را مورد توجه قرار بده، همان‌گونه که پدر و مادر، فرزندشان را مورد توجه قرار می‌دهند. هرگز نباید کمک‌هایی که در این زمینه به آن‌ها کرده‌ای را در نظرت بزرگ شمرده، و نیز نباید هیچ‌گونه لطف و محبتی که درباره آنان ابراز می‌داری را - هرچند کوچک هم باشد - بی‌ارزش بینداری؛ زیرا این رفتار تو انگیزه‌ای خواهد

فرماندهان این جبهه‌ها، که از مریدان آن پیر فرزانه بودند، هریک نمونه‌ای مثال زدنی و کم‌نظیر از یک «فرمانده مسلمان» را از خود به نمایش گذاشتند که با دقت و تأمل در سخن بزرگانی چون مولای متقیان، امام علی (ع)، می‌توان ویژگی‌ها و صفات واقعی یک فرمانده مسلمان را در ایشان دید. امیرالمومنین (ع)، در نامه‌ای خطاب به مالک اشتر، ویژگی‌های یک فرمانده نظامی را چنین یاد می‌کند: «ای مالک! کسی را برای فرماندهی سپاه خود برگزین که نسبت به خدا، پیامبرش و امام تو در مقایسه با دیگران، خیرخواه‌تر و از همه آن‌ها پاک‌دل‌تر (پاک‌دامن‌تر) باشد. او از کسانی باشد که دیر به خشم می‌آید؛ اما پوزش‌خواهی را زود می‌پذیرد. کسی باشد که نسبت به ضعیفان مهربان است؛ اما در برابر زورگویان، قوی

پس از جنگ‌های صدر اسلام و قیام خونین عاشورا، جنگ‌های بسیاری با نام دین و اسلام رقم خورد. اما با نگاهی به تاریخ، انگیزه جنگ‌جویان و اهداف فرماندهان آن‌ها، به راحتی در می‌یابیم که هرچند ممکن است این جنگ‌ها با نام دین و اسلام گره خورده باشد، اما ماهیت آن‌ها هیچ ارتباطی با دین نداشته و تنها از هوای نفس و دنیا طلبی بانیان آن حکایت می‌کند. اما پس از قرن‌ها و در سرزمین ایران، جنگی تحمیلی آغاز شد که هرچند آغازگران آن، این جنگ را صرفاً به دلایل دنیوی و نفسانی آغاز کردند، اما مدافعان ایرانی که تنها چند ماه از پیروزی انقلاب‌شان می‌گذشت، با نیت خالص و انفاستی که در مکتب بزرگ‌مرد تاریخ اسلام، حضرت امام خمینی (ره) تربیت یافته بود، صیغه‌ای کاملاً اسلامی و خداپسندانه به دفاع خود بخشیدند.



را خوب می‌دانستند. گروه ضربت تشکیل شد و به کمک قبیله‌های خود کردستان، فعالیت‌هایمان را آغاز کردیم. البته این که می‌گویم گروه ضربت، فکر نکنید یک گروه مجهز و آموزش دیده نظامی مد نظر است. کل امکانات ما، دو تا ماشین سیم‌رغ بود، یک جیب آهو و تعدادی اسلحه ساده مثل M1 و کلاش و نارنجک دستی. با همین امکانات کم، با برنامه‌ریزی و مدیریت بسیار قوی حاج حسین، سنندج به‌طور کامل پاکسازی شد. پس از سنندج، در قدم بعد بایستی امنیت بقیه منطقه را هم تأمین می‌کردیم. جاده‌ها و توابع هنوز ناامن بود و ماشین‌هایی که در جاده‌ها تردد داشتند، به‌خصوص ماشین‌هایی که برای بقیه مناطق امکانات و غذا می‌بردند، مرتب کمین می‌خوردند. نکته جالب که باید مطرح کنم، این است که در آن شرایط بسیار سخت، حاج حسین به هیچ‌عنوان از برنامه‌های جانبی با زمینه فرهنگی و عقیدتی غافل نمی‌شد. در کنار آموزش‌های رزمی و نظامی که با کمک برادران ارتش انجام می‌گرفت، ایشان برنامه‌ها و کلاس‌های آموزشی عقیدتی و دینی نیز برگزار می‌کرد. ایشان هم استاد رزم بود و هم استاد اخلاق.

چه کسی دوست. آن‌ها با استفاده از همین پوشش، دست به ترور می‌زدند. داخل جعبه شیرینی، بمب می‌گذاشتند و می‌دادند دست بچه‌ای، کسی که این را بیاورد و بدهد دست بچه‌های ما. به محض این که در جعبه را باز می‌کردند، بمب منفجر می‌شد. یا با استفاده از نیروهای نفوذی‌شان، داخل غذا و خوراکی بچه‌ها سم می‌ریختند. آن زمان، هنوز قانون حجاب رسمی نشده بود و گاهی آن‌ها سعی می‌کردند با استفاده از زنان و دختران آرایش کرده، بچه‌های ما را اغوا کرده و به مسلخ بکشاند. اما با همه این‌ها، آقای خرازی همیشه می‌گفت کردستان ما را ساخت. از بس ما در کردستان سختی کشیدیم. با تدبیر حاج حسین، با اکثر روسای قبیله کردستان دیدار کرده و وارد مذاکره شدیم. آن‌ها خودشان هم از این وضعیت ناراحت بودند و می‌گفتند دولت باید ما را حمایت کند تا بتوانیم با ضدانقلاب بجنگیم. با همه این اوصاف، از طرف فرماندهان ارشد، مسئولیت تشکیل گروه ضربت کردستان به آقای خرازی واگذار شد. بین ما همه جور نیرویی بود. سربازی رفته، سربازی نرفته، معلم، دانشجو، کشاورز و... کادر آن‌چنانی نداشتیم. اکثراً همان نیروهای بسیج مردمی بود. در نهایت تصمیم گرفته شد که از خود کردها هم استفاده کنیم. آن‌ها هم به منطقه بیشتر آشنا بودند و هم زبان محلی

نامن هستند. لذا با هواپیما رفتیم. آن قدر اوضاع وخیم بود که باند فرودگاه، در معرض شلیک مستقیم ضدانقلاب قرار داشت و تیراندازی بسیار شدید بود. از فرودگاه تا خود سنندج، ده کیلومتر فاصله بود و بایستی جاده پاکسازی می‌شد. این اولین اقدام ما به محض رسیدن به کردستان بود. در شرایطی بسیار سخت، در حالی که نه آذوقه داشتیم، نه مهمات و نه تجهیزات کافی، بدون هیچ تأمین و پشتیبانی، این کار انجام گرفت و توانستیم خودمان را به شهر سنندج برسانیم. هرطور که بود، به دیدگاهی مشرف به شهر سنندج رسیدیم. دیگر شب شده بود. نیروهای ضدانقلاب داخل شهر پخش بودند و طوری بود که اصلاً نمی‌شد تشخیص بدهی کدام دشمن است، کدام خودی. اولین بار بود که با یک مجموعه منظم و سازماندهی شده علیه خودمان برخورد می‌کردیم. با صلاح‌دید حاج حسین و آقای صفوی، در کتابخانه دانشگاه سنندج مستقر شدیم. بزرگترین مشکل ما در آن مقطع، این بود که به جنگ شهری مسلط نبودیم. ضدانقلاب با پوشیدن لباس‌های محلی، با مردم عادی مخلوط شده بودند و ما نمی‌توانستیم تشخیص بدهیم که چه کسی دشمن است و

من در جریان فعالیت در کمیته انقلاب اسلامی با حسین خرازی آشنا شدم. مدت کوتاهی پس از پیروزی انقلاب و پیش از شروع جنگ تحمیلی، غائله گنبد پیش آمد و من توفیق داشتم که در آن مقطع نیز هم‌رزم حاج حسین باشم. به فاصله بسیار کوتاهی پس از فروکش کردن غائله گنبد، دشمن دوباره در سیستان و بلوچستان شروع به شیطنت کرد و بلافاصله، نیروهایی از سپاه اصفهان نیز در کنار سایر نیروهای کشور به آن منطقه اعزام شدند. در این اتفاق، حاج حسین در سازماندهی افراد در اصفهان فعالیت می‌کرد و من، به منطقه سیستان و بلوچستان اعزام شدم. دشمن پس از ناامیدی از واقعه بلوچستان، این بار منطقه کردستان را انتخاب کرد و چون دولت نمی‌توانست آن‌جا را کنترل کند، کردستان آرام آرام داشت به تصرف ضدانقلاب درمی‌آمد و بسیار ناامن شده بود. ضدانقلاب با تصرف شهرها و روستاهای کردستان، اعلام خودکفایی کرد و حضرت امام، بلافاصله حکم کردند که سریعاً سنندج را آزاد کنید. در وهله اول دفاع از مردم مظلوم آن دیار مطرح بود و بعد، دفاع از انقلاب و حیثیت اسلامی انقلاب. من توفیق داشتم همراه با شهید خرازی، در ابتدا حدود بیست روز یا یک ماه در کرمانشاه باشم. بعد از این مدت، همین که می‌خواستیم به سمت کردستان برویم، اطلاع دادند که جاده‌ها بسیار

## محمد ابوشهاب

ضدانقلاب با پوشیدن لباس‌های محلی، با مردم عادی مخلوط شده بودند و ما نمی‌توانستیم تشخیص بدهیم که چه کسی دشمن است و چه کسی دوست. آن‌ها با استفاده از همین پوشش، دست به ترور می‌زدند. داخل جعبه شیرینی، بمب می‌گذاشتند و می‌دادند دست بچه‌ای، کسی که این را بیاورد و بدهد دست بچه‌های ما

